

بررسی تطبیقی شاهنامه فردوسی با زبده التواریخ حافظ ابرو

سکینه رازمند*

چکیده

شاهنامه اصلی‌ترین سند هویت ملی ایرانیان است که فردوسی با تکیه بر روایات شفاهی و کتبی که از گذشتگان به ارث رسیده بود توانست در برخورد با بیگانگان هویت ملی ایرانیان را به تصویر بکشد و در این راه سختی‌های فراوانی را تحمل کردند. این اثر ماندگار، مورد توجه شاعران و نویسندگان بسیاری قرار گرفته است از جمله حافظ ابرو؛ در آن زمان که ترکان بر ایران تسلط کامل داشتند او توانست با تأثیرپذیری از شاهنامه، عناصر حماسی و اساطیری را در اثر تاریخی خود بکاربرد او توانست ویژگی شاهان ایرانی را به شاهان تیموری نسبت دهد و همچنین شخصیت‌های آنها را با شخصیت‌های تاریخی و قهرمانی ملی حماسه تشبیه کند. و همچنین او توانست پندهای حکیمانه و فلسفی خود را با پندهای شاهنامه عجین کند و با لحن حماسی بیان کند و بدین صورت میدان‌های رزمی و حماسی را بوجود آورد و این گونه است که ابیات شاهنامه در زبده‌التواریخ حافظ ابرو نمودار شده است. در این تحقیق به بررسی افتراقات و تشابهات آثار حافظ ابرو با شاهنامه فردوسی پرداخته شده است.

کلمات کلیدی: شاهنامه، فردوسی، حافظ ابرو، زبده‌التواریخ

Razmandsakineh1324@gmail.com

*کارشناسی ارشد رشته‌ی زبان و ادبیات فارسی

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۲/۲۰

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱۱/۱۵



مقدمه

قرن چهارم یکی از مهمترین دوره‌های ادبی ادبیات ما به‌شمار می‌آید. در ابتدای این عهد رودکی استاد شاعران و در اواخر آن فردوسی و عنصری دو استاد مسلم شعر پارسی زندگی می‌کرده‌اند. فردوسی، شاعر بزرگ حماسه‌سرای ایران و یکی از شاعران معروف و بزرگ ادبیات فارسی و از شاعران نامبردار ملت ایرانست، و به سبب بزرگی مقام، سرگذشت او مانند دیگر بزرگان دنیای قدیم با افسانه‌ها و روایات مختلف درآمیخته است به این قرن نیز، قرن داستان‌های منظوم گفته‌اند زیرا در این قرن شعر پارسی زندگی دوباره پیدا کرد و ارزشمند شد و در این دوره شاعران آنچه از قصه و تمثیل می‌دانستند یا این که می‌خواستند بپردازند به شعر در می‌آوردند. صفا معتقد است: «داستان‌سرایی و قصه‌پردازی و آوردن حکایات و امثال در اشعار این عهد معمول بوده است.» (صفا، ۱۳۹۱: ۱۳۵)

شاهنامه، نوعی ادب حماسی است که جنبه‌ی داستانی و روایی دارد و به عقیده‌ی غلامعلی سرامی «حماسه، التقاطی از انواع ادبیات است هرچند بخش اصلی آن از جنبه‌ی داستانی نیرومندی برخوردار است.» (سرامی، ۱۳۸۸: ۴۱) در این اثر حماسی علاوه بر داستان‌های پهلوانی با داستان‌های عاشقانه، غنایی و شاعرانه، افسانه‌های عامیانه، داستان‌های عرفانی، اساطیری، تاریخی، رزمی، سیاسی - اجتماعی، اخلاقی، فلسفی و داستان‌های رمزی و داستان‌های غنایی است روبه‌رو هستیم. فردوسی در اثر ارزشمند خود از انسان بعنوان بن‌مایه‌ی داستان در نظر گرفته. انسانی که ریشه در اعماق دارد و سر در معراج و اوج‌ها دارد با درون مایه‌های اسطوره‌ای، پهلوانی، عرفانی، اخلاقی، عاشقانه و شاعرانه و....

شاهنامه کتابی است که از قرن‌های گذشته تا به حال و به‌صورت پی‌درپی مورد توجه شاعران و نویسندگان و دانشمندان و ادب‌دوستان بوده است. از زمانی که این اثر بنام و ماندگار نگارش شد و در اختیار اهل علم و ادب قرار گرفت، طرفداران زیادی دارد و پیدا کرد. افراد زیادی از آن نسخه‌برداری کردند و از این طریق نسخه‌های مختلفی فراهم گردید و در اقصی نقاط سرزمین ایران و جهان پراکنده نمودند و به شیوه‌های گوناگون به نسل‌های بعد انتقال دادند. بسیار کسانی هم در آثار خود ابیاتی از شاهنامه را ثبت کرده، و غیرمستقیم این میراث فرهنگی را حفظ کرده‌اند.



حافظ ابرو از جمله افرادی است که به نگارش زبده‌التواریخ پرداخت و بازتاب این اثر گران‌بها را در آن می‌بینیم پس در این تحقیق بر آنیم که به بررسی مختصری از مفاهیم شاهنامه پردازیم و از این طریق بتوانیم به تفاوتها و تشابهات پی ببریم.

بیان مساله

شاهنامه، اثر ابوالقاسم فردوسی، همواره سند و هویت قوم ایرانی شمرده می‌شده است. در طول دوران هزارساله پس از سرایش شاهنامه، بیش تر شاعران و نویسندگان ادب فارسی، ضمن پذیرش آن به‌عنوان مهم‌ترین منبع و مأخذ داستان‌های حماسی و اسطوره‌های ایران، هرگاه نگاه و توجهی به اسطوره‌ها و داستان‌های پیش از خود داشته‌اند، از بُن مایه‌های حماسی و زمینه‌های تلمیحی این اثر بهره‌هایی بسیار برده‌اند.

هر نویسنده‌ای در به کار بردن ابیات دارای اهداف و انگیزه‌های بوده، اگر غرضی تفتنی نیز در نظر داشته به گفته‌ی مرحوم صفا: «این تفتن‌ها کلام را از صورت نثر بیرون می‌آورد و به جانب شعر که محل هنرنمایی گوینده است متمایل می‌سازد.» مورّخین این دوره، اغلب شاهنامه را مناسب‌ترین منبع برای تکمیل و متمیم و غنا بخشیدن به اثر خود می‌دانند و از جای‌جای شاهنامه در سرتاسر آثار خود بهره می‌برند. برخی ابیات شاهنامه چنان برای آنان جلب توجه می‌کند، که نمی‌توانند حتی از تکرار چندین باره‌ی آن صرف‌نظر کنند. این توجه ویژه به شاهنامه را می‌توان در اهتمام مورخان به زنده نگه‌داشتن شاهنامه و تاریخ ایران و زبان فارسی و حماسه‌های ایرانی دانست، چیزی که تا حدّ زیادی مدنظر فردوسی نیز بوده، پیوندهای ادبی ابیات شاهنامه در متون نثر تاریخی قرن هشتم و نهم، استفاده از ابیات به منظور توصیف در آثار این دوره به وفور مشاهده می‌شود. این توصیف‌ها در موضوعات گوناگون از جمله توصیف شخصیت، توصیف روزگار، حادثه، زمان و... صورت گرفته است. شهاب‌الدین عبدالله بن لطف‌الله بهدادینی خوافی معروف به حافظ ابرو مورخ بزرگ قرن هشتم و نهم هجری است دبیر امیر تیمور بوده و ملازم شاهرخ و پسرش بایسنقر گردید. رنه گروسه، محقق معاصر، درباره‌ی شاهرخ چنین می‌نویسد: «او دارای صفات عالی‌ه‌ی انسانی بود و فطرتی معتدل داشت. فریفته‌ی ادبیات و شعر فارسی و معمار و سازنده‌های بی‌دریغ بود. این فرزند



تیمور مخوف یکی از بهترین سلاطینی است که در آسیا پا به عرصه‌ی وجود گذاشته است». (گروه، ۱۳۵۳: ۷۵۸)

«حافظ ابرو در جایگاه مؤلف وقایع عصر تیموری، همواره در خدمت تیمور و شاهرخ و بایسنغر به سر می‌برد و به‌خصوص دو سال با شاهرخ در سفر و حضر همراه و جلیس بود و واقعیات عصر تیموری را از نزدیک مشاهده می‌کرد.» (میرجعفری، ۱۳۷۹: ۱۴۸)

مهم‌ترین اثر حافظ ابرو «مجمع‌التواریخ سلطانی» که در چهار مجلد است و زبده‌التواریخ از جلد چهارم همین کتاب است. نثر کتاب بینابین است و تشبیهات و توصیفات به شیوه‌ی قدیم بوده است در عبارات وصفی مانند وصف میدان جنگ یا صحنه‌ی شکار و وصف مجلس سرور و طبیعت و خزان می‌کوشد که مفهوم اصلی را بیش از حد متعارف از هم نگسلد. از سوی دیگر حافظ ابرو برای زنده نگه داشتن هویت ایرانی در عصر تسلط عنصر ترک بر ایران با تأثیرپذیری از شاهنامه به ذکر عناصر اساطیری و حماسی در متن اثر تاریخی خود پرداخته است. نسبت دادن ویژگی‌های شاهان ایرانی شاهنامه به شاهان تیموری، همانند کردن شخصیت‌های تاریخی با قهرمانان حماسه‌ی ملی، بیان اندیشه‌های فلسفی و حکیمانه در قالب حکمت‌ها و پندهای شاهنامه و بخشیدن فضا و لحن حماسی به توصیف صحنه‌ها و میدان‌های رزم، جنبه‌های تأثیرپذیری حافظ ابرو از شاهنامه در زبده‌التواریخ است.

فردوسی در عصر غزنویان بوده است و حافظ ابرو در عهد تیموریان بوده در توصیفاتش به شیوه شاهنامه پرداخته است و همه‌ی مناظر را به خوبی توصیف کرده است در شاهنامه فردوسی به بیان قصه‌ها و حکایتها در مورد پادشاهان پیش از اسلام می‌پردازد که براساس روایات تاریخی و شفاهی انجام شده است و زبده‌التواریخ به تاریخ پادشاهان عصر خود پرداخته که با مطالعه‌ی دو اثر علاوه بر بررسی اشتراکات مضمونی دو اثر با تاریخ و آداب و رسوم دربار در دو دوره‌ی متفاوت می‌توان آشنا شد.

از جمله مفاهیمی که شاهنامه به آنها اشاره دارد جنگ و شیوه‌ی جنگاوری است که زبده‌التواریخ هم در توضیحات فتوحات شاهان از جمله فتح استرآباد... به آنها اشاره کرده است. از دیگر موارد پادشاهی و حکومت‌داری است و کشتن پدر به دست پسر و بالعکس است که در هر دو کتاب به



آن اشاره شده است و همچنین رسوماتی چون جشن و عید و... که در هر دو کتاب به آنها اشاراتی شده است که نشان دهنده‌ی آن است که حافظ ابرو از گذشتگان خود مانند فردوسی تأثیر پذیرفته است

ضرورت این پژوهش

باتوجه به عظمت شاهنامه فردوسی در میان متون زبان و ادب فارسی، آثار و اشعار زیادی بعد از فردوسی و به تقلید از شاهنامه سروده شده است که در همه‌ی اشعار، شاعران سعی کرده‌اند نه تنها از مضامین شاهنامه بلکه از سلاست و روانی آن استفاده کرده و اثری بر آن شیوه و پایه و در آن سبک و قالب بسرایند که می‌توان با قطع یقین اذعان داشت که بعد از فردوسی هیچ اثری به پای شاهنامه فردوسی نرسیده است.

در این پژوهش ما برآنیم که میزان شباهت و تأثیرپذیری حافظ ابرو از شاهنامه فردوسی را مورد بررسی قرار دهیم. هرچند اذعان داریم که تمایز و تفاوت اثر حافظ ابرو با شاهنامه فردوسی بسیار زیاد است.

پیشینه‌ی پژوهش

در زمینه بحث پژوهش حاضر با عنوان بررسی تطبیقی شاهنامه فردوسی با زبده‌التواریخ حافظ ابرو تحقیقات زیادی صورت نگرفته است. و این با وجودیست که آثار قابل توجهی از حافظ ابرو برجای مانده است. اما در این مورد، تحقیق قابل توجهی صورت نگرفته است. و به‌طور کلی می‌توان پژوهش‌هایی را که در این زمینه صورت گرفته است به موارد ذیل اشاره کرد: در سال ۱۳۹۲ مقاله‌ای تحت عنوان بازتاب شاهنامه در زبده‌التواریخ توسط محمدجعفر یاحقی و فرشته محمدزاده در همایش علمی شاهنامه و پژوهش‌های آیینی مشهد ارائه شد. و قبل از آن در سال ۱۳۹۰ آقای ابوالفضل خطیبی کتابی به نام «هویت ایرانی در شاهنامه» را نوشت و احمد سمیعی و ابوالفضل خطیبی مجموعه مقالات به فرهنگ باشد روان تندرست را نوشتند.



و یعقوب آژند در سال ۱۳۸۷ تاریخ ایران (دوره‌ی تیموریان) که از مجموعه تاریخ کمبریج است نوشت و هم‌چنین حسین میرجعفری در سال ۱۳۷۹ تاریخ تحولات سیاسی اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران در دوره‌ی تیموریان و ترکمانان را نوشت. و در سال ۱۳۷۲ آقای سیدکمال حاج سیدجوادی تصحیحی بر کتاب زبده‌التواریخ حافظ ابرو نوشت. و دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن در سال ۱۳۷۰ درباره فردوسی و شاهنامه نوشت. و محمد دبیر سیاقی در سال ۱۳۴۸ کتاب کشف‌الابیات شاهنامه فردوسی را نوشته است.

زندگی نامه فردوسی

کنیه‌ی وی «ابوالقاسم»، و تخلص و شهرتش «فردوسی» است، هیچ‌گونه آگاهی قطعی از نام و خانواده‌اش در دست نیست.

استاد ابوالقاسم فردوسی شاعر بزرگ و حماسه سرای ایران، یکی از گویندگان مشهور عالم و از ستارگان درخشنده‌ی ادب فارسی و از مفاخر نامبردار ملت ایران است و به سبب همین عظمت و مقام، زندگی او مانند بزرگان ادب فارسی با افسانه و روایات تاریخی آمیخته شده است. (صفا، ۱۳۶۹ ج ۱:۴۵۸)

برخی فردوسی را بزرگ‌ترین سراینده‌ی پارسی‌گو دانسته‌اند که از شهرت جهانی برخوردار است. فردوسی آغاز زندگی را در روزگار سامانیان سپری کرد.

شاهان سامانی با پشتیبانی از زبان فارسی، عصری درخشان را برای پرورش زبان و اندیشه‌ی ایرانی آماده ساختند و فردوسی توانست مطالب خود را چنین درخشان پردازد.

خاندان فردوسی دهقان بودند و در دیه باژ متولد شده است و ثروت و مکتبی داشته است اما بر اثر نظم شاهنامه و گذراندن عمرش ثروت خود را از دست داد و در پیری فقیر شد. (همان: ۴۶۲)

و نخست در داستان «جنگ بزرگ کیخسرو» از تهیدستی خود در شصت و پنج سالگی می‌گوید: فردوسی از همان ابتدای کار که به کسب علم و دانش پرداخت، به خواندن داستان هم علاقمند شد و مخصوصاً به تاریخ و اطلاعات مربوط به گذشته ایران عشق می‌ورزید.

همین علاقه به داستان‌های کهن بود که او را به فکر به نظم درآوردن شاهنامه انداخت.



وی مدتها در جستجوی این کتاب بوده و پس از یافتن دستمایه اصلی داستان‌های شاهنامه، نزدیک به ۳۰ سال از بهترین ایام زندگی خود را وقف این کار کرد.

خانواده فردوسی

از زندگانی فردوسی تا پیش از سرایش شاهنامه آگاهی چندانی در دست نیست. تنها این که پسر او در سال ۳۵۹ هـ ق زاده شده، پس فردوسی باید پیش از ۳۵۸ هـ ق ازدواج کرده باشد. از همسر فردوسی چیزی دانسته نیست. پژوهشگرانی چون حبیب یغمایی، محمدتقی بهار و ذبیح‌الله صفا، زنی را که در آغاز داستان «بیژن و منیژه» نام برده شده، همسر فردوسی دانسته‌اند.

اگر این گمان درست باشد، احتمالاً او زنی فرهیخته بوده، که توانایی چنگ‌نوازی داشته است و مانند خود فردوسی از خانوادگی دهقان‌نژاد بوده و از آنچه که در این خانواده‌ها به دختران آموزش داده می‌شده، بهره داشته است. پسر فردوسی در سال ۳۹۶ هـ ق در ۳۷ سالگی و زمانی که فردوسی ۶۷ ساله بوده، درگذشت. فردوسی از پیشی گرفتن پسر بر پدر گله کرده و از خداوند خواستار آمرزش فرزندش می‌شود.

به گزارش نظامی عروضی، از فردوسی تنها یک دختر به‌جای ماند و فردوسی پاداش شاهنامه را برای کابین او می‌خواست. پس از درگذشت فردوسی دختر پاداش را نپذیرفت و آن پاداش برای بهبود کاروانسرای چاهه خرج شد. (همان)

ویژگی‌های فردوسی

فردوسی افزون بر دانش‌های روزگار و خواننده‌های بسیار، مردی ژرف‌نگر، آزاداندیش، تیزبین و نکته‌سنج در رویدادهای گذشته و حال بود.

در شمار آن شاعران نه‌چندان پرشمار در زبان پارسی است که نجابت گفتار و پاکی سخن او آلوده نشده و... حتی واژه‌های که زننده و ناسزا باشد، از فردوسی سر نزده است.

فردوسی مردی شیعه مذهب و در اصول عقاید نزدیک به طریقه معتزله بوده است. (همان: ۴۷۷)



شاعری معتقد و مؤمن به ولایت معصومین علیهم السلام بود و خود را بنده اهل بیت نبی و ستاینده خاک پای وصی می دانست و تأکید می کرد:

گرت زین بد آید، گناه من است چنین است و آیین و راه من است
بر این زادم و هم بر این بگذرم چنان دان که خاک پی حیدرم

آنچه که فردوسی به آن می پرداخت، جدای از جنبه‌ی شعری، دانشورانه نیز بود؛ از شاهنامه این گونه برداشت کرده‌اند که فردوسی با زبان و دیوان‌های شاعران عرب و نیز با زبان پهلوی آشنا بوده‌است.

فردوسی خرد را سرچشمه و سرمایه‌ی تمام خوبی‌ها می‌داند. او بر این باور است که آدمی با خرد، نیک و بد را از یکدیگر بازمی‌شناسد و از این راه به نیک‌بختی این جهان و رستگاری آن جهان می‌رسد.

مرگ و آرامگاه فردوسی

پس از مرگ، واعظ طبرستان به دلیل شیعه بودن فردوسی از به خاکسپاری پیکر فردوسی در گورستان مسلمانان جلوگیری کرد و به ناچار در باغ خود وی در توس به خاک سپرده شد.

آرامگاه فردوسی زیارتگاه اهل دانش و معرفت بود و با آن که بارها آن را با خاک یکسان کردند، از نو ساخته می‌شد.

و همچنین بین سال‌های ۱۳۰۷ تا ۱۳۱۳ به فرمان رضاشاه بازسازی شد.

حماسه

«حماسه در اصطلاح به شعری داستانی می‌گویند با زمینه‌های قهرمانی، رنگ قومی، ملی و خرق عادت، یعنی حوادث خارق‌العاده، جریان پیدا می‌کند که شاعر احساسات و عواطف خویش را در آن در نمی‌آمیزد و در سرگذشت و شرح دلاوری‌های پهلوانان و شخصیت‌های حماسی دخالتی از خود نشان نمی‌دهد. زیرا شاعر با داستان‌های شفاهی و تدوین شده سروکار دارد که در آنها شرح



پهلوانیها، عواطف و احساسات مختلف مردم یک روزگار و مظاهر میهن دوستی و فداکاری و جنگ با تباهیها و سیاهیها آمده است.» (عطاری کرمانی، ۱۳۸۳: ۳۶)

«حماسه یکی از انواع ادبی است که شاعر به توصیف اعمال قهرمانیها پهلوانیها و مردانگیها و شجاعت‌های یک ملت یا قوم می‌پردازد به نحوی که شامل مظاهر مختلف زندگی آنان گردید.» (صفا: ۲۴)

هر حماسه دارای چهار زمینه‌ی داستانی، قهرمانی، ملی و خرق عادت می‌باشد.

فردوسی در شاهنامه به وصف قهرمان‌ها و پهلوانان ایرانی و جنگاوریها و پهلوانیها و به توصیف جنگ‌های ایرانیان می‌پردازد. جنگ‌هایی که پادشاهی ایران مورد تخاصم قرار می‌گرفت و یا آغازکننده‌ی جنگ بود. از جنگاوری و میهن پرستی و وطن پرستی ایرانیان روایت می‌کند. شاهنامه مملو است از داستان رزم و نبرد، که بخشی از زندگی مردمی بوده است که همواره مورد حمله‌ی متجاوز و یا هوس قدرت‌طلبی و کشورگشایی پادشاهان بی‌کفایت قرار می‌گرفتند.

شیوه‌ی روایت داستان‌های حماسی

بیشتر داستان‌های شاهنامه به شیوه‌ی سوم شخص (دانا‌ی کل) بیان می‌شوند و فردوسی در بعضی از داستان‌ها نام وی را ذکر می‌کند. مثلاً می‌گوید: «دهقان» گفت و یا «نامه‌ی باستان». تنها در نامه‌ی سام به منوچهرشاه است که سام از زبان اول شخص بیان می‌شود و یا بعضی از داستان‌ها از زبان موبدان بازگو می‌شود و یک جا هم داستان را از زبان پرنده‌های گفته می‌شود.

ویژگی داستان‌های حماسی فردوسی

مقدمه‌ی داستان‌ها

فردوسی در آغاز هر حکایتی، مقدم‌های در حدود چند بیت می‌آورد که در آن به بیان محتوای داستان، معرفی قهرمان داستان می‌پردازد که خواننده را در جریان کامل داستان قرار می‌دهد. مثلاً در مقدمه داستان رستم و اشکبوس که به بیان ویژگی‌های شخصیت جهان‌پهلوان رستم می‌پردازد.

شگفتی به گیتی ز رستم بس است کز او داستان بر دل هر کس است



سرمایه‌ی مردی و جنگ ازوست خردمندی و دانش و سنگ ازوست
به خشکی چوپیل و به دریا نهنگ خردمند و بینادل و مرد سنگ
کنون رزم کاموس پیش آوریم ز دفتر به گفتار خویش آوریم
(فردوسی، ۱۳۹۴، ۵۱۷: ۱۶-۱۸)

زندگی‌نامه حافظ ابرو

مورخ و جغرافیانویس ایرانی سده هشتم و نهم. نام کامل وی مولانا شهاب‌الدین عبدالله بن لطف‌الله بن عبدالرشید و شهرتش حافظ ابروست (رجوع کنید به حافظ ابرو، ۱۳۲۸ش، ص ۹؛ خوانی، ج ۳، ص ۲۶۶). برخی مؤلفان نام وی را با نام پدرش اشتباه کرده‌اند، چنان‌که عبدالرزاق سمرقندی (متوفی ۸۸۷؛ ج ۲، دفتر ۱، ص ۳۷۷) و، به پیروی از او، خواندمیر (متوفی ۹۴۲؛ ج ۴، ص ۸) نام و لقب نورالدین لطف‌الله را برای حافظ ابرو ذکر کرده‌اند. (نیز رجوع کنید به بارتولد، ۱۹۷۳، ج ۸، ص ۶۰۰)

سبب شهرت وی به حافظ ابرو به روشنی دانسته نیست. اعتمادالسلطنه در این باره وجوهی ذکر کرده است: گفته‌اند وی ابروی پیوسته خوش‌نما و زیبایی داشته و نیز گفته‌اند اهل ابر در نزدیکی بسطام بوده و ابری به ابرو تحریف شده است. درباره سبب نامگذاری وی به حافظ نیز گفته‌اند وی حافظ قرآن مجید یا احادیث پیامبر بوده است (ص ۱۶۴-۱۶۵). سامی (ذیل «حافظ ابرو») شهرت وی را حافظ ابرو ذکر نموده است.

برخی در توجیه این قرائت گفته‌اند که چون در خواب به مظهر قنات، آبرو می‌گفته‌اند، وی را برای تمایز از دیگر افراد ملقب به حافظ، حافظ ابرو (حافظ ساکن محله آبرو) خوانده‌اند (حافظ ابرو، ۱۳۸۰ش، ج ۱، مقدمه حاج سیدجواد، ص پانزده، پانویس ۲)، اما این وجه درست به نظر نمی‌رسد (برای آگاهی بیشتر رجوع کنید به مدرس تبریزی، ج ۲، ص ۹-۱۰؛ نیز رجوع کنید به دویت شعر از حافظ ابرو، ۱۳۱۷ش، بخش ۱، ص ۱).

از تاریخ تولد حافظ ابرو اطلاع دقیقی در دست نیست. برخی محققان معاصر، حدس زده‌اند که در سال ۷۶۳ به دنیا آمده باشد (رجوع کنید به حافظ ابرو، ۱۳۱۷ش، بخش ۱، مقدمه بیانی، ص چ؛ همو، ۱۳۴۹ش، مقدمه مایل هروی، ص نه؛ منزوی، ج ۶، ص ۳۹۴۸). درباره زادگاه او نیز اختلاف وجود دارد. حافظ ابرو



در مقدمه تاریخ ملوک کرت، خود را با نسبت بهدادنی (اهل بهدادین، از قرای خواف) معرفی کرده است. (رجوع کنید به حافظ ابرو، ۱۳۸۰ش، ج ۱، همان مقدمه، ص سیزده)

خوافی، مورخ معاصر حافظ ابرو، نیز از وی با نسبت خوافی یاد کرده است (همانجا)، اما عبدالرزاق سمرقندی (همانجا) و خواندمیر (همانجا) زادگاه او را هرات نوشته‌اند و حاجی خلیفه (ج ۲، ستون ۹۵۱) نیز او را هروی خوانده است. نسبت حافظ به هروی شاید از آن روست که در زمان او، ناحیه خواف از لحاظ اداری و دیوانی، جزو هرات به‌شمار می‌رفته است. (رجوع کنید به حافظ ابرو، ۱۹۸۲، ج ۲، ص ۳۷)

حافظ ابرو احتمالاً در خردسالی همراه پدر یا خانواده‌اش به همدان کوچید (اذکائی، ج ۱، ص ۳۷۹) و در آنجا پرورش یافت و به تحصیل پرداخت (عبدالرزاق سمرقندی؛ خواندمیر، همانجا). او نیمه اول زندگی‌اش را در همدان و بلاد عراق عجم گذراند (اذکائی، ج ۱، ص ۳۸۰)؛ از این رو، شوشتری (ج ۲، ص ۳۵۶) از وی با نسبت همدانی یاد کرده است. در جوانی به خدمت امیر تیمور گورکان درآمد.

تیمور به وی توجه بسیار داشت و همواره او را به مجالس خاص دعوت می‌کرد (خواندمیر، همانجا؛ اعتمادالسلطنه، ص ۱۶۴). با توجه به اینکه تیمور شطرنج‌باز ماهری بود و پس از فتح هر شهر، اولین کسانی را که نزد خویش می‌خواند شطرنج‌بازان بودند و حافظ ابرو نیز در این کار ماهر بود، شاید سبب ورود وی به دستگاه تیمور همین امر بوده است. (رجوع کنید به عبدالرزاق سمرقندی، ج ۱، دفتر ۱، ص ۱۴۷-۱۴۸، پانویس ۴؛ نیز رجوع کنید به بارتولد، ۱۹۷۳، همانجا)

حافظ ابرو تیمور را در بسیاری از سفرها و لشکرکشی‌هایش همراهی کرد (رجوع کنید به حافظ ابرو، ۱۳۷۵ش، ج ۱، ص ۴۹-۵۰). وی در ۷۸۸ در اردوی تیمور حضور داشت و به دبیری و منشیگری منصوب شد (رجوع کنید به همو، ۱۳۱۷ش، بخش ۱، ص ۲۴۲). او پس از مرگ تیمور در شعبان ۸۰۷، به شاهرخ میرزا پیوست و حدود ۲۸ سال از ملازمان او بود (اعتمادالسلطنه، همانجا). در زمان جلوس شاهرخ، حافظ ابرو ساکن هرات شد و وقت خود را صرف تألیف کرد. (ریو، ج ۱، ص ۴۲۲؛ براون، ج ۳، ص ۴۲۵). او همچنین مورد توجه خاص بایسنغر* میرزا، فرزند شاهرخ، قرار گرفت. (خواندمیر، همانجا)

رحلت



بنا به نوشته خوافی (ج ۳، ص ۲۶۶)، حافظ ابرو در ۳ شوال ۸۳۳، هنگام بازگشت شاهرخ تیموری از آذربایجان، در جایی به نام سرچم (حدود هشتاد کیلومتری زنجان) در گذشت و در زنجان، نزدیک مزار آخی قَرَجْ (ابوالفرج) زنجانی، دفن شد. عبدالرزاق سمرقندی (ج ۲، دفتر ۱، ص ۳۷۷) و، به پیروی از او، خواندمیر (همانجا)، ضمن یک بیت شعر، نوشته‌اند که او در ۸۳۴ در زنجان وفات یافت (نیز رجوع کنید به اعتمادالسلطنه، ص ۱۶۶). به گفته خانابا بیانی، حافظ ابرو هنگام وفات هفتادسال داشت (رجوع کنید به حافظ ابرو، ۱۳۱۷ش، همانجا). برخی گور وی را در خواف دانسته‌اند، که خطاست (رجوع کنید به همو، ۱۳۸۰ش، ج ۱، همان مقدمه، ص بیست‌وسه، پانویس ۴).

حافظ ابرو شافعی‌مذهب بود (شوشتری، ج ۲، ص ۳۵۶؛ حافظ ابرو، ۱۳۶۴ش، مقدمه مدرسی زنجانی، ص ۲). وی به مناسبت برخی حوادث، اشعاری به فارسی و عربی سروده است (رجوع کنید به حافظ ابرو، ۱۳۸۰ش، ج ۲، ص ۷۴۲، ۸۵۲-۸۵۳، ۹۸۰-۸۵۳)، از جمله به مناسبت بازسازی قلعه هرات (رجوع کنید به اختیارالدین*، قلعه) به دستور شاهرخ، قصیده‌ای سروده که چند بیت از آن روی دروازه قلعه حک شده است (رجوع کنید به همو، ۱۹۸۲، ج ۲، ص ۱۹-۲۲؛ ریو، همانجا). او ترکی را به خوبی نمی‌فهمید و از مترجم کمک می‌گرفت. (رجوع کنید به حافظ ابرو، ۱۳۸۰ش، ج ۲، ص ۹۵۳)

شهرت حافظ ابرو بیشتر به سبب تاریخ‌نگاری است. وی یکی از پرکارترین و شایسته‌ترین مورخان دوره تیموری بود (مایل هروی، ص ۱۲؛ بارتولد، ۱۹۷۳، ج ۸، ص ۷۵). او تاریخ‌نویسی را هیچگاه وسیله امرار معاش نکرد، مطالب کتابش را با چاپلوسی درنیامیخت و با کمال فروتنی به کمی بضاعت علمی خود اعتراف نمود (خانابا بیانی، ص ۲۳۷). وی با تألیفات خود خلأ تاریخی آن دوره را پر کرده و تسلسل تاریخی را حفظ کرده است (حافظ ابرو، ۱۳۴۹ش، همان مقدمه، ص یازده). او تا نزدیک مرگ خود، یک دوره تاریخ عمومی ایران و تاریخ کشورهای وابسته به ایران را نوشته است (خانابا بیانی، همانجا). نوشته‌های حافظ ابرو، به سبب ویژگیهای یادشده، الگوی سودمندی برای مورخان برجسته‌ای چون عبدالرزاق سمرقندی، میرخواند و خواندمیر بوده است. (حافظ ابرو، ۱۳۱۷ش، بخش ۱، همان مقدمه، ص ۵؛ مایل هروی، همانجا؛ نیز رجوع کنید به بارتولد، ۱۳۶۶ش، ج ۱، ص ۱۴۷-۱۴۸)



تشابهات و افتراقات حافظ ابرو با فردوسی جنگ و جنگاوری

حافظ ابرو هم برای این که عظمت و اقتدار ملی را توصیف کند در زبده‌التواریخ هم سرگذشت فتوحات و جنگ‌ها و کشمکش‌های داخلی را به تصویر می‌کشد که سلاطین همواره در تصرف جایی و به‌دست آوردن جایگاه و مقامی هستند که نتیجه‌ی هریک از آنها یا شکست است یا پیروزی.

و هر کدام از طرفین جنگجو برای جنگیدن آیین‌های خاص آن زمان را رعایت می‌کردند و عازم میدان نبرد می‌شدند.

در جایی که قرایوسف ترکمان، فرمانده‌ی بی‌باک سپاه مخالف شاهرخ تیموری، در جنگی که با سپاهیان شاهرخ انجام می‌دهد آنچنان با ابهت و رزم‌جوست که مؤلف را به یاد اسفندیار می‌اندازد و درباره‌ی او این‌گونه به سخن می‌گوید:

دلاور قرایوسف ترکمان به هیجا در آمد چو اسفندیار
نشسته به اسبی چو کوه روان بر آورده از جسم صد کس روان
(همان، ج ۱: ۲۲۸)

حافظ ابرو نیز لشکریان و سپاهیان را نیز اینگونه توصیف می‌کند توصیفات او از این گروه نیز توجه وی را به تعداد مشخصی از قهرمانان شاهنامه نشان می‌دهد. ابیات زیر نمونه‌های خوبی از قهرمانان مورد نظر وی هستند:

حافظ ابرو با طرح قهرمان ملی و بیان آنها توانسته ممدوحان و شخصیت‌های تاریخی زمان خود را به آنها شبیه سازد و معلوم است که به این شخصیت‌ها افتخار می‌کند می‌خواهد شخصیت‌های تاریخی را مانند شخصیت‌های شاهنامه بنمایاند. و گذشته از آن چون در زمان تیموریان دو فرهنگ کاملاً مغایر در مقابل هم قرار گرفته بودند. و نفوذ فرهنگی - اجتماعی ترک‌ها بر فضای کشور ایران باعث از هم گسستگی و ضعف سنت‌های ایرانی شده بود. بنابراین در چنین فضایی، حافظ ابرو در مواردی تحت تأثیر شرایط اجتماعی و فرهنگی قرن نهم، روحیه‌ی شکست یافته‌ی مردم ایران، غلبه‌ی عنصر ترک، سست شدن بنیادهای علایق ملی و جایگزین شدن افکار غیرملی،



قهرمانان حماسه‌ی ملی را در برابر ممدوحان خود ناچیز می‌شمارد و به تحقیر قهرمانان حماسی می‌پردازد:

«ملوک و امرای شجاعت پیشه‌ی صرامت اندیشه که نام رستم را روز جنگ به ننگ فروبرند و به هنگام طعان و ضراب بنیاد صیت افراسیاب را خراب گردانیده». (حافظ ابرو، ج ۱، ۱۳۷۲: ۲۱۴)

«پس امیر شاه ملک فرمود تا دو بیست سوار اختیار خویش نگاه داشته، همه جوشن‌پوش زره‌دار شمشیرگذار که هریک در مردی گوی مسابقت از رستم دستان ربوده بودند و از گیو و گودرز کشوادگان و گسته‌م نوذران زیادت آمده». (همان: ۴۳۱)

«چنین حصنی که به رسوخ و استواری در جهان سمر گشته و حالت تسخیر آن به سال‌های دراز در سر ملوک گذشته، نگذشته است، قهراً قسراً به ضرب تیغ یلان سپه شکن صف‌آرای و گردان عدوبند قلعه گشای بعد از ادای فرض، مسخر و مفتوح گشت. صورت این قضیه داستان رستم [دستان] در طی نسیان آورد و حدیث هفت خوان و قصه‌ی مازندران منسوخ گردانید». (همان، ج ۲: ۷۷۲)

همچنین در شیوه‌ی جنگیدن و ترتیب و صف‌آرایی سپاه و ابزارهای جنگی از همان شیوه‌هایی استفاده می‌کرد که فردوسی در شاهنامه در جنگ اسکندر با لشکر فور بیان کرده است و دقیقاً حافظ ابرو در جنگ شاهرخ به آنها اشاره کرده است که در این جنگ، شاهرخ بعد از آرایش سپاه و تنظیم میمنه و میسره و قلب لشکر، چند مربط فیل در پیش قلب لشکر قرار داده بود و بر بالای فیل‌ها تیرانداز جای داشت. لشکریان ترکمان از وجود فیل‌ها متوهم شده بودند و چون اسب آنها فیل ندیده بودند ترکمانان چاره آن دیدند که جوال کاه روی گاو قرار دهند و با استفاده از چوب‌ها و پلاس‌ها شکل فیل را درست کنند و اطراف آن اسب‌ها را به حرکت در آوردند تا چشم اسب‌ها به دیدن فیل عادت کند. در پیشاپیش سپاه خاکریزی کنده بودند و بعد از خاکریز، دیواری ساخته و سرانجام آماده پیکار شده بودند... که سرانجام شاهرخ پیروز میدان بوده است.



ابزار و آلات و لباس‌های جنگی

همان‌طور که در شاهنامه به ابزار و آلات جنگی اشاره شده بود حافظ ابرو نیز در کتاب زبده‌التواریخ خود از ابزار جنگی منجنیق برای از پا درآوردن دشمن استفاده کرده است. به‌عنوان مثال:

«آنگاه امیر صاحب‌قران اشارت فرمود تا منجنیق نصب کردند و به سنگ منجنیق کوشک یوسف صوفی را که در برج بر آورده بود بینداخت.» (حافظ ابرو، ۵۵۰: ۱۳۸۰)

«روز دیگر به ترتیب منجنیق و عراده و عروسک اشتغال نمودند و لشکریان از آنچه بودند بسیار دلیر تر شدند.» (همان: ۷۱۰)

کتاب زبده‌التواریخ از ابزارهای جنگی دیگری مانند شمشیر، ترکش، تیر و کمان، تیغ و سنان و... استفاده کرده است.

زد و رویه تنگ اندر آمد سپاه یکی ابر کوهی برآمد سپاه
که باران او بود شمشیر و تیر جهان شد به کردار دریای تیر
ز پیکان و فولاد و پر عقاب سیه گشت رخشان رخ آفتاب

(حافظ ابرو، ۱۳۶۴: ۸۸۷)

درفش کاویانی

حافظ ابرو دولت شاهرخ را «حضرت سلطنت شعاری» نامیده است. درفشی با پیکر خورشید که پیکر درفش کیکاووس، پادشاه ایرانی شاهنامه و برادرش فریبرز را به او نسبت می‌دهد.

«چون خاطر خطیر از امور تسخیر قلعه فراغ یافت، روی رایت خورشید پیکر بر سمت ییلاق الاطاق که در فصل تابستان هوای زمستان دارد. روان گشت.» (حافظ ابرو، ج ۲، ۱۳۷۲: ۷۷۹-۷۷۲)

پرچم فرزندش بایسنقر میرزا را که نقش و نگار آن مانند درفش گسته‌م، پهلوان ایرانی شاهنامه، ماه است این‌گونه توصیف می‌کند:



«چون آوازه‌ی جیش شاهی به گوش آن مدابیر رسید، آتش‌وار تافته و باد کردار سرگشته گشتند، با جمعی که بدیشان رسیده بودند به کارزار مشغول بودند که ناگاه ماه رایت شاهزاده که به آیت نصرت موشح بود، از افق معرکه طلوع کرد.» (همان: ۶۸۶)

امدادهای غیبی

حافظ ابرو سعی کرده تا پادشاهان تیموری را مانند پادشاهان اساطیری و باستان که دارای فره‌ی ایزدی بودند برخوردار سازد و آنها را مقایسه کند و این‌گونه به آنها برتری بدهد و براساس سنت «فره‌ی ایزدی» حکومت فرمانروایان ترک را مجاز بداند و حکومت آنها را به پادشاهان ایرانی شبیه سازد به‌خصوص «شاهرخ» که «نسبتاً پادشاهی نیکو نهاد بود و از جمله بهترین پادشاهان تیموری بود. او مردی دیندار و عادل و صلح‌جو و بخشنده و دوستدار علم و ادب و خواهان آزادی بود و در همان حال لشکرکشی فاتح و کامیاب.» (صفا، ج ۴، ۱۳۶۴: ۷)

به سبب این ویژگی‌های شاهرخ بود که «فره‌ی ایزدی» پادشاهان تیموری، مورد قبول همگان قرار گرفت. و ما این ویژگی را در سخنان حافظ ابرو می‌بینیم:

«حق سبحانه و تعالی در ازل پادشاه جهان را مظفر و منصور آفرید.» (حافظ ابرو، ج ۷۲۶: ۱۳۷۲، ۲)

«از الهام غیبی نوید فتح شنود.» (همان: ۷۲۳)

«حق سبحانه و تعالی را با ذات بی‌همال نظرهاست» (همان: ۹۲۱)

و گاهی شاهرخ را دارای فره‌ی مثل فرّ جمشید می‌داند:

خسرو جمشید فرّ خسرو عالم شاهرخ جان بدخواهان شکارش باد آمین تا ابد
(حافظ ابرو، ج ۱۳۷۲: ۱، ۵۱۳)

او مملکت‌داری شاهرخ را از مملکت‌داری فریدون پادشاه اساطیری شاهنامه برتر می‌داند: «آثار مفاخر و مآثر حضرت سلطنت شعاری، طراز تواریخ ملوک و سلاطین است، مقامات و مقالات اصناف الطاف و انواع اصطناعی که در باب رعیت و رعای فرموده و می‌فرماید، فسانه‌ی فریدون منسوخ گردانیده، نامه نوشیروان در طی نسیان آورده.» (همان: ۵۷۹)



لشکرکشی و آرایش سپاه

یکی از ویژگی‌های بارز جنگ‌های حماسی آرایش لشکر و سپاه بود. «آرایش سپاه و تشکیل صف‌های منظم و به هم پیوسته از بدیهی‌ترین و الزامی‌ترین امور مربوط به جنگ و جنگاوری می‌باشد. و همه‌ی این کشمکش‌ها در پناه لشکری آراسته و نیرومند وسعت می‌یابد. در این راستا نحوه‌ی قرار گرفتن سپاهیان و جنگاوران از پدیده‌های کاملاً مشهود و بارز است. جبهه، میمنه، میسره، قلی، جناحی، مقدمه، ساقه، همه و همه مکان‌هایی هستند که در هر جنگی در لشکر هر دو طرف قابل بحث و بررسی است و هر جایگاهی را افرادی ویژه اشغال می‌نمایند و هیچ رزمندگانی حق تجاوز از محل خاص خود را ندارد.» (سپهری، ۱۳۸۱: ۳۸۰)

حافظ ابرو هم در چندین مورد به لشکرکشی امیر یوسف به بدلیس، قلعه‌ی ساور و قلعه‌ی ماردین و... اشاره کرده است.

«هیچ کس لشکری آراسته‌تر از امیر یوسف نداشته است. بعد از فراغ از مهم طوی متوجه بدلیس گشت. چون بدانجا رسید، امیر شمس‌الدین شرط خدمت به تقدیم رسانید. از آنجا به راه کور حجرن روانه شد و به قلعه‌ی ساور که در چهار فرسنگی ماردین است نزول فرمود و قلعه را محاصره کردند و در قلعه مردم بسیار بودند لشکری به جهت محاصره ایشان گذاشته، خزاین خود برداشت و متوجه ماردین شد و قلعه‌ی ماردین را ضبط نمود و خزاین خود را در آنجا گذاشت و کوتوالی آن قلعه به مبارزالدین قرا بهادر سپرد و از آنجا با لشکر متوجه قلعه ایمدر قرا عثمان شد. لشکریان او اطراف و جوانب ایمدر را غارت کردند.» (حافظ ابرو، ۱۳۶۴: ۴۸۴)

در جای دیگر:

ز لشکر همه کشور آمد به جوش ز گیتی برآمد سراسر خروش
به شبگیرگاه خروش خروس ز هر سو همی داشت آوای کوس

(حافظ ابرو، ۱۳۶۴: ۵۹۸)



شیخون زدن در جنگ

یکی از شیوه‌هایی که در شاهنامه برای پیروز شدن در جنگ‌ها از آن استفاده می‌شد همان شیخون یا حمله‌ی ناگهانی در شب بوده است که حافظ ابرو نیز متأثر از فردوسی گاهی از این شیوه استفاده کرده است. حافظ ابرو هم در زبده‌التواریخ خود به شیخون زدن لشکریان را زمانی که دیگر هیچ چاره‌ای برای پیروز شدن نیست اشاره کرده است. به‌عنوان مثال آن زمانی که امیر صاحب‌قران به جانب ارس‌خان لشکرکشی کرد و مدت سه ماه طول کشیده بود که در مقابل هم‌دیگر قرار گرفته بودند و برای رسیدن به پیروزی از این شیوه استفاده کرد:

«امیر صاحب‌قران امیرزاده بارق تیمور و امیر محمد سلطان‌شاه و خطای بهادر و مبشر را با پانصد مرد سوار مردان کار بفرستاد که بر ایشان شیخون بزنند. اتفاقاً از دشمنان هم در شب سه هزار مرد پیش آمدند و با هم جنگ کردند و لشکر امیر صاحب‌قران ظفر یافته و دشمنان را منهزم ساختند.» (حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۵۳۲)

جنگ‌های تن به تن

در شاهنامه، گاهی جنگ‌ها به صورت تن‌به‌تن و میان دو نفر صورت می‌گیرد. و این جنگ‌های تن به تن با ایزار جنگی مختلف صورت می‌گرفت. و حافظ ابرو نیز به این موضوع در کتاب خود نیز اشاره کرده است. و آن هنگامی است که می‌خواهند فرد پیروز را سریع‌تر مشخص کنند و این‌که یک ملت را از بدبختی نجات دهند:

«در این اثنا یوسف صوفی نام‌های فرستاد مضمون آنکه مسلمانان تا چند از طرفین در عذاب باشند و در میانه هلاک شوند و به واسطه‌ی نفس بد دو شخص جهانی خراب گردد، وظیفه آنست که من و تو هر دو به میدان درآمده با هم سروپایی گردیم تا هر که را دولت غالب گشته و مسلمانان از این محنت خلاص یابند.» (حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۵۴۸)



پادشاه و حکومتداری

حافظ ابرو بنای تاریخ‌نویسی را بر «صدق» استوار می‌داند، و می‌نویسد: «مورخ همچنان که فضایل و خیرات و عدل و احسان پادشاه یا بزرگی را می‌نویسد باید مقایح و ردایل او مستور ندارد.» او نسبت به سازمان حکومت روزگارش به اصطلاح وی «حضرت صاحبقرانی» و یا بعد از وی «حضرت سلطنت شاه‌رخ» بوده مقامی مافوق تصور ماقایل است. لذا قبل از شروع بحث و تعریف تاریخ در مقدمه‌ی کتاب مطلب دیگری مطرح می‌کند تحت عنوان «بیان شرف وجود پادشاه بر طریق اجمال و حکمت اختصاصی او به عنایت الهی.»

در این بینش برای شاه هیچ‌گاه لغزش و گناهی متصور نیست. مثلاً امیر تیمور را «مظهر تجلیات جلالی و جمالی حضرت ذوالجلال» می‌داند. (حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۱۰۰)

و یا کارهای وی را بر حسب الهام غیبی که ارباب الدول مله‌ند می‌شمارد. (حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۹۹۷) هرچند که ده‌ها نمونه از ظلم و ستم، نهب و غارت و تجاوز به دستور وی انجام پذیرد، حافظ ابرو فقط به این جمله اکتفا می‌کند که: «قهر پادشاهانه زبانه زد و آتش غضب خسروانه بالا گرفت.» (حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۲۷۸)

مقام پادشاه را در خلال بخش دوم زبده‌التواریخ می‌توان به سادگی یافت به‌عنوان مثال به چند نمونه اشاره می‌شود:

۱- هرکس برخلاف او بر دل گذراند جان نبرد و اگر پشت بر این دولت کرد، محنت و مشقت روی بدو آرد و به هر طرف توجه نماید اصناف بلا و انواع عنا استقبال نمود و در ورطه‌ی هلاک و بوته‌ی اشتباک افتاد.

(حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۴۵۲)

۲- ادای خدمت سلطان چنان به جای آر که فرض طاعت یزدان به جای می‌آری. (حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۵۵۳)

۳- خدمت دولت از فرایض دین و دنیا و موجبات رضای مولی می‌دانند. (حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۵۷۲)

۴- طریقه‌ی معاش و توکل آن حضرت معلوم و محقق است که مؤید من عندالله است.

(حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۸۹۱)

۵- از الهام غیبی نوید فتح شنود. (حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۷۲۳)



۶- حق سبحانه و تعالی در ازل پادشاه جهان را مظفر و منصور آفرید. (حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۷۲۶)

۷- پادشاه سپاه را به مثابه‌ی سر است تن را. (حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۳۲۸)

حق - سبحانه و تعالی - را با این ذات بی‌همال نظرهاست. (حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۹۲۱)

او پادشاه زمان خود را دارای تدبیر و هوش و ذکاوت می‌داند و او را با اسکندر مقایسه می‌کند و گاهی او را برتر از او می‌داند:

«آنچه به ترتیب جنگ و لشکرکشی و جهانگیری تعلق داشت از تکثر شوکت اعدای و رفع درجه موالی و انواع حیا و تدبیر که اگر اسکندر با وجود چندان طلسمات و حلّ مشکلات که بدان جامع بوده و... از او تعلیم می‌گرفت.» (همان: ۱۳)

حافظ ابرو نیز در مورد آیین پادشاهی و جهاننداری آن زمان چنین می‌نویسد: امیر تیمور روشی برای حکومت برگزیده بود و هم چنین شاهرخ گناه قبل از اینکه یکی از شاهزادگان یا امیری را به حکومتی نصب کند نام‌های به منظور متوجه ساختن آنان به روش حکومت می‌نگاشت. (حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۴۱)

او رئیس سازمان حکومت روزگارش را «حضرت سلطنت شاهرخ» می‌خواند و او را دارنده مقامی «مافوق تصور» می‌داند و سخنی با عنوان «بیان شرف وجود پادشاه بر طریق اجمال و حکمت اختصاصی او به عنایت الهی» پیش می‌آورد. وی در این بینش برای پادشاهی دو سیاست «فاضله» و «ناقصه» مطرح می‌کند و شاه را در سیاست فاضله، مظهر پاکی و خوبی می‌نامد؛ کسی که امنیت مردمانش را می‌خواهد و راست کردار و راست گفتار است، با رعایا به صداقت و عدالت رفتار می‌کند و به فتح و ضبط ممالیک و سرزمین‌ها برای آنان می‌پردازد، اموال را می‌بخشد و به علم و حکمت و دین و شریعت تمسک می‌جوید، خود را مالک شهوت و غالب طبیعت می‌داند، رعایا و زیردستان را برادران و دوستان خود می‌خواند و مملکت را به عدل و عفاف و احسان و انصاف می‌آراید. وی چنین سیاست را «امامت» می‌نامد.



دین و مذهب

همان گونه که فردوسی در کتاب شاهنامه به دین و مذهب اشاره کرده بود حافظ ابرو نیز به دینداری شاهرخ اشاره کرده است.

توجه به آداب و احکام شریعت، روزه‌داری شاهرخ در ماه رمضان، ساختن مسجد گوهرشاد، نماز جمعه رفتن شاهرخ، دعوت به مسلمان شدن امپراتور چین، در جنگ با قرايوسف ترکمان دستور داده بود دوازده هزار بار سوره فتح بخوانند، رفتن به زیارتگاه‌ها، و...

هنوز سحر اعلی است به تجهیز وضو و ترتیب ادای نماز مشغول شود و بعد از ادای فرض به خواندن اوراد و ادعیه استغاث نماید و بعد از اشراق؛ نماز چاشت گزارد. (حافظ ابرو، ج ۱، ۱۳۸۰: ۸۱۹) بعد از صلات مغرب حفظا به مجلس همایون حاضر شوند و به دور نصف جزوی بخوانند. (همان) این پادشاه فرشته سیرت از آن روز باز که پای از دروازه ایجاد در بلده ابداع نهاده و زمام اختیار به دست مراد گرفته مرضی الخصال و محمودالفعال روزگار گذاشته و طبیعت او از مذمومات صیانت یافته، چون متصرف زمام ممالک مذکور شد در تشیید ارکان اسلام و بنیان شرع شروع از نوعی نمود که حلا ایام به نشر فضایل و ذکر محاسن آن مورد گشت و در تجدید مراسم خیرات و معاهد حسنات سعی بر وجهی نمود که انوار شواهد و دلایل آن به روی روزگار لایح و مستتیر است. (همان) در آغاز کتابش نام خدا را بر زبان جاری ساخته و بر پیامبر آل او درود فرستاده است.

حافظ ابرو مانند دیگر مورخان مسلمان به شریعت و دین بسیار توجه می کرد. او خود اهل سنت بود هزاران هزار تحف تحیات زاکیات و طرف صلات صلوات بر مرقد مطهر و روضه رضوان بیشمار بر عامه اولاد و اهل بیت و اصحاب و احباب او باد؛ خاصه بر خیرالرقاء اربعه که دین شریعت به مجاهدت ایشان مشید و برهان طریقت به موافقت ایشان ممهد آمده؛ مبارزان میدان «قال السابقون» و النوازن حدیقه قولک «اولئک المقربون».

قضا و قدر و اعتقاد به مرگ و نیستی

در کتاب شاهنامه به مسئله قضا و قدر الهی اشاره شده بود. در کتاب زبده‌التواریخ نیز حافظ ابرو به قضا و قدر الهی و بی‌اعتباری دنیا پرداخته است:



چیست دنیا و خلق و استظهار خاکدانی پیر از سگ مردار
(حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۵۵)

فردوسی در داستان‌هایش حوادث و اتفاقات را به فال بد یا خوب می‌گرفتند و براساس آن کار و هدف و برنامه خود را به آینده موکول می‌کردند؛ حافظ ابرو نیز این‌گونه حوادث و اتفاقات آن روز را بیان کرده که پادشاه علت به وجود آمدن اتفاقات ناگوار را آزار به پدر و مادر بیان کرده است.

آیین تدفین و سوگواری

در شاهنامه فردوسی به مراسم سوگواری و تدفین پرداخته بود و حافظ ابرو نیز در اثر خود به این آیین اشاره کرده است که از جمله‌ی این مراسمات می‌شود به پوشیدن لباس سیاه و آیین سرسلامتی دادن نیز اشاره کرده است:

- ۱- گریه و زاری و خروش و ناله، نوحه‌سرایی و سوگواری در تمام شهر.
- ۲- شکنجه دادن به خود مثل خونین کردن تن، به سر و صورت زدن، کبود کردن چهره، زلف را از بیخ کندن، آتش بر سر ریختن، سوزاندن موی و کندن مو و....
- ۳- اداها و حالت‌های مربوط به سوگواران که عبارتند از خاک بر سر ریختن فرمانده سپاه، بر خاک نشستن فرمانده، خاک بر سر ریختن سپاه و غریو آن، بریدن دم اسبی که صاحبش کشته شده است و بر داشتن در تابوت و جدا کردن کفن، پوشاندن مرده با دیبای زرد رنگ، تاج فرزند را آوردن و بر آن گریستن، آوردن جامه‌های او و در آغوش گرفتن آنها، نشان دادن سلاح‌ها و زین لگام‌ها، رخ را به سم و نعل اسب کشیدن، بخشیدن دارایی او به درویش، بستن در کاخ و رواق او، پوشیدن جامه‌ی کبود و سیاه، چاک دادن جامه و....
- ۴- زمان و مدت سوگواری: یک‌هفته، چهار ماه و یک سال.
- ۵- دلداری و دلجویی بازماندگان و شاه (برای پهلوانان).
پیشباز جنازه رفتن و تشیع آن. (سپهری، ۱۳۸۱: ۶۱)



«در وفات امیر شاه، ملک بهادر می نویسد: «خاتون او و فرزندانش ابراهیم سلطان با نوکران و متعلقان مجموع لباس های سیاه پوشیده با تابوت او از خوارزم، روان گشتند و به مشهد مقدس رسانیدند و... و شاهرخ ایشان را جامه ی تعزیت بیرون آورد.» (حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۸۹۹)

در مرگ فرزند میرمحمد این گونه می نویسد که بازماندگان «ضرب حدود و شق جیوب به اقامت رسانیدند.» (حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۸۷۱)

آداب عشق و ازدواج

فردوسی به مراتب فراوان به مراسم ازدواج و خواستگاری اشاره کرده بود که برای این موارد آداب خاصی رعایت می شد و حافظ ابرو نیز تحت تأثیر کتاب شاهنامه از این مراسمات و آیین ها در داستان هایش نام برده که از آن جمله برای مراسم ازدواج شاهزادگان و تشریفات عروسی خیلی زیبا به این موارد اشاره کرده است:

دادن هدایای ارزشمند از جمله نوکران خوب و چهارپایان خوب و تاج و کمر بند رنگین و لباس های طلادوزی شده به ملک زاده بوده است و با تشریفات فراوان داماد را به دیدار پدر می بردند و پدر نیز او را موعظه می کرده است و پدر نیز تمام تمام وسایل مورد نیاز برای عسرت را مهیا می کرده است و اینکه در تمام شهر و نواحی و باغ ها را آراسته می کردند و در چهارطرف شهر طاق هایی نصب می کردند و هر کس بر حسب حرفه و شغل خود هدیه های برای داماد آماده می کردند و تمام شهر را آذین می بستند:

«هر فرقه را از محترفه در کار خویش صنعتی غریب ترتیب نمودند و هر کس فراخور احوال خویش تحفه ای ساخته، در و دیوار به دیبای روم و زربفت چین آذین بستند، قبه های خوب منظر بسته شد؛ لمعان بر زرق تیغ و اشعه ی اسلحه که از اطراف آویخته بودند چشمها خیره می گرداند.» (حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۵۵۲)



آیین جشن و سرور

در کتاب شاهنامه به انواع جشن و سرور اشاره شده بود حافظ ابرو هم به بیان آیین جشن و سرور در عصر تیموری پرداخته است که بعضی از جشن‌ها خانوادگی بودند مثل: جشن ختنه سوران بایسنقرخان که به صورت مفصل بیان شده است. دیگری جشن‌ها مثل تاجگذاری و آن هنگامی که امیر قرايوسف جهت موروثی شدن سلطنت در خاندانش برپا کرده بود (تخت زرین و...) که در این جشن «هزار گوسفند و صد مادیان ذبح شد.» (همان: ۴۴۶)

و نمونه دیگر از جشن‌ها جشن عروسی و غیره که با انواع ساز و موسیقی برگزار می‌شده است. و جشن‌های دیگری که به مناسبت پذیرفتن سفیر چین در شهر برگزار شد و جنبه عمومی داشته است.

«شهر و بازار را آذین بستند و...» (همان: ۴۵۹)

تفریحات و سرگرمی‌ها و بازی‌ها

فردوسی در کتاب خود به انواع بازی‌ها و سرگرمی‌ها اشاره کرده بود که یکی از این بازی شکار حیوانات بود و حافظ ابرو در زبده‌التواریخ به شیوه‌ی شکار شاهرخ اشاره کرده است و آن را چندین بار بیان کرده است:

۱- جمهور حیوانات صحرائی را به اراضی رانند. (حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۱۲۳ و ۱۲۴)

۲- شکار شاه در صحرائی ساده و این که تمامی عساکر منصوره اطراف و اکناف جبال صحاری را بر گه کردند. (حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۵۲۸)

۳- بندگی حضرت با پنج، شش هزار سوار از خواص در گاه شکار کتان به حدود خراسانات در آمد. (حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۲۰۶)

۴- حضرت سلطنت شعاری که گوی کمال در انواع هنر از جهانداران گیتی ربوده است و دلایل قدرت و کامگاری در ابواب آداب به جهانیان نموده، در آن نواحی هوای صید و نشاط شکار فرمود. (حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۱۰۰)



قتل و غارت

همان‌طور که در کتاب شاهنامه، فردوسی به مسئله قتل و غارت اشاره کرده بود حافظ ابرو هم در بخش اول کتابش به این موضوع پرداخته است. نمونه‌های از آن در لشکرکشی‌هایی که امیر تیمور به گرجستان داشته که عده‌ی زیادی را کشتند و روستاهای زیادی را غارت کرده بودند و کلیساها را نابود کرده بودند و همچنین کشتاری که در خراسان به راه انداختند و دستور جمع‌آوری سرها نیز صادر می‌شود:

«لشکریان را فرمود تا هریک سری بیاوردند. فی‌الحال در قرب نیم ساعت از آن مقتولان و مجروحان قریب چهارصد پانصد سر جمع شد و کسانی که سر نیافتند در عقب پیادگان رفتند و ایشان را گرفته سرباز کرده آوردند و از آن سرها مناره‌ی عظیم در آن موضع برآوردند و از آن سرها چندی به طوس نزد امیر آق‌بوقا و چندی به هرات نزد خان‌زاده و چندی به جانب سمرقند روان کردند تا بر فتح ممالک خراسان شادمانی بنمایند.» (حافظ ابرو، ۱۳۸۰، ج ۲: ۷۰۷)

همچنین به کشتار در طوس، خرابی حما، کشتار در بغداد، برده گرفتن و غارت در دهلی، کشتار مردم سیستان، خرابی در ولایت هرات و کشتار بزرگ اصفهان و گوش و بینی بریدن در خوارزم و... اشاره کرده است.

نتیجه‌گیری

از بررسی کامل کتاب زبده‌التواریخ می‌توان گفت با توجه به فراوانی و تنوع نام‌ها و داستان‌های شاهنامه، حافظ ابرو بر شاهنامه اشراف کامل داشته است و به جزئیات شاهنامه اشاره کرده و او نه تنها به منظومه‌های پهلوانی و حماسی آشنا بوده است بلکه از روایت‌های مردمی هم مطلع بوده است. او در اثر تاریخی خود به پهلوانان و داستان‌های شاهنامه نیز نظر داشته است و شاهان تیموری را در جای‌جای اثر خود به پهلوانان حماسه تشبیه کرده است و پهلوانان شاهنامه را می‌شناسد و در توصیف ممدوحان خود از شاهان شاهنامه و پهلوانان شاهنامه استفاده کرده است. او در توصیفات خود بیشتر به شاهنامه نظر داشته و حتی در توصیف صحنه‌های نبرد از شیوه‌ی اغراق که بیشتر مانند اغراق‌های شاهنامه است بهره برده است و همچنین با تأثیرپذیری‌هایی که از شاهنامه داشته در به-



کاربردن ابزارآلات جنگی همانند فردوسی عمل کرده است. و کلماتی مثل: کمان، نیزه، خود و جوشن و... را در اثر خود به کار برده است. او در اشعار خود تلمیحاتی به پهلوانان و شاهان شاهنامه داشته است. او حتی سرنوشت شاهان خود را با شاهان شاهنامه یکی دانسته و مثل آنها قلمداد کرده است. درواقع می‌توان گفت زبده‌التواریخ در بسیاری از مضامین و موضوعات متأثر از شاهنامه است.

اما باتوجه به این که شاهنامه فردوسی به‌عنوان یکی از بهترین و باارزشتین آثار ادبی جهان است و از هزارسال پیش تاکنون به‌عنوان بهترین منبع برای شاعران و نویسندگان می‌باشد و بسیاری از نویسندگان و محققان از این منبع ارزشمند تأثیر پذیرفته‌اند. حافظ ابرو هم تاحدودی از مضامین حماسی، قهرمانی و ملی این اثر تأثیر پذیرفته است.

منابع و مآخذ

منابع فارسی

- حافظ ابرو. (۱۳۸۰). زبده‌التواریخ. تصحیح و تعلیقات سیدکمال حاج سیدجوادی. تهران. وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی. سازمان چاپ و انتشارات.
- حافظ ابرو. (۱۳۷۲). زبده‌التواریخ. ۲ ج. تصحیح کمال حاج سیدجوادی. تهران: فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- حافظ ابرو. (۱۳۴۹). جغرافیای حافظ ابرو (ربع خراسان). به کوشش مایل هروی. تهران. بنیاد فرهنگ ایران.
- حافظ ابرو. (۱۳۶۴). مجمع‌التواریخ السلطانیه. به اهتمام محمد مدرس زنجانی. تهران. انتشارات اطلاعات.
- حافظ ابرو. (۱۳۲۸). ظفرنامه نظام‌الدین شامی. با مقدمه و تصحیح دکتر کریمی. تهران. بنگاه مطبوعاتی افشاری.
- سرامی، قدمعلی. (۱۳۸۸). از رنگ گل تا رنج خار (شکل نویسی داستان‌های شاهنامه). تهران. انتشارات علمی فرهنگی.



- سرامی، قدمعلی. (۱۳۷۳). از رنگ گل تا رنج خار (شکل شناسی داستان‌های شاهنامه). تهران: شرکت انتشارات علمی فرهنگی.
- سپهری، رقیه. (۱۳۸۱). جام جهان نمای فردوسی. چاپ اول. تهران: سازمان چاپ.
- صفا، ذبیح‌ا... (۱۳۶۳). تاریخ ادبیات در ایران. چاپ سوم. تهران: انتشارات فردوسی.
- عطاری کرمانی، عباس. (۱۳۸۳). رستم بر قلعه حماسه. تهران: پیکان.
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۷۹). شاهنامه. به کوشش سعید حمیدیان. براساس چاپ مسکو. تهران: قطره.
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۷۹). شاهنامه فردوسی. به کوشش دکتر سعید حمیدیان. ج ۵. تهران: نشر قطره.
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۲). شاهنامه فردوسی. متن انتقادی از روی چاپ مسکو. زیر نظر سعید حمیدیان. تهران: قطره.
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۴). شاهنامه. به کوشش سعید حمیدیان. براساس چاپ مسکو. ج ۱-۲-۳-۴. تهران: قطره.
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۶). شاهنامه. ج ۹. به کوشش جلال خالقی مطلق. تهران: مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۹). شاهنامه. انتشارات دنیای کتاب. تهران.
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۹۴). شاهنامه. پیرایش جلال خالقی مطلق. تهران: انتشارات سخن.
- Vasily Vladimirovich Barthold, Sochineniia, vol.۸, Moscow ۱۹۷۳؛